

این جزیره، تنها ۱۵۰ کیلومتر با جزایر مرجانی فلوریدا فاصله داشت. کوبا اصلا قرار بود بخشی از ایالات متحده باشد. استقلال کوبا قرار نبود اتفاق بیفتد، اما انقلاب عید سال نو در ژانویه ۱۹۵۹ حتی به استعمار نو آمریکا در کوبا برای مدت بیش از ۶۰ سال پایان داد و این روزها هرکس خبر بازگشایی سفارت ایالات متحده در کوبا را می‌شنود، به عکس‌ها و فیلم‌هایی که از روزهای پرتنش کاسترو، چه‌گوآرا و «هیأت‌مدیره انقلابی» باقی مانده است به دیده تردید یا حسرت می‌نگرد و سوال می‌کند: «آیا انقلاب می‌تواند واقعیت داشته باشد؟»

ایالات متحده به فاصله کوتاهی پس از کسب استقلال از بریتانیای کبیر توجه خود را به کوبا معطوف کرد. «توماس جفرسون» سومین رئیس‌جمهور آمریکا، مرتب به این فکر می‌کرد که چطور می‌تواند کوبا را به دست بیاورد. ثروت فراینده کوبا از آن یک عضو جدید ثروتمند برای ایالت‌های موجود می‌ساخت. او سال‌ها پس از ترک مقام خود، نوشت: «صادقانه اعتراف می‌کنم همواره به کوبا به عنوان دلچسب‌ترین عضو جدیدی که می‌توانست به نظام ایالتی ما افزوده شود، نگریم‌ستام». جفرسون در نقش مشاور رؤسای جمهوری بعدی همچنان به دنبال الحاق کوبا به ایالات متحده بود.

«جیمز مدیسون» رئیس‌جمهور بعدی در پی تهدید حمله بریتانیا به کوبا و نقشه اسپانیا – که آن روزها تحت قدرت ناپلئون بود – برای بازپس‌گیری کوبا با لحنی که از رویایی‌ها را از علاقه شدید آمریکا به کوبا خیردار کند، نوشت: «موقعیت کوبا چنان توجه عمیق ایالات متحده را نسبت به سرنوشت این جزیره برمی‌انگیزد که نمی‌تواند به نظاره سقوط آن با دست هر حکومت اروپایی رضایت دهد».

جیمز مدیسون» نخستین رئیس‌جمهور آمریکا ۱۳ سال بعد درباره کوبا صاحب‌اختیار تر از «مدیسون» صحبت کرد. او گفت: «ژ این پس هیچ قدرت اروپایی نباید قاره آمریکا را به چشم مستعمرات آینداه‌ش بنگرد».

اما برده‌داران ثروتمند از این قضیه خرسند بودند. در صورتی که کوبا به یک ایالت از ایالات متحده تبدیل می‌شد، آنها بودند که منفعت‌طلبانه به سیاست «میوه رسیده» رسیده بودند. از نظر آنها موضع ایالات متحده حفظ کوبا روی درخت اسپانیا بود. زمانی که میوه – کوبا – می‌رسید به دامن ایالات متحده می‌افتاد. اما این سیاست‌ها با شورش‌های آغاز قرن ۱۹ در آمریکای لاتین هم‌زمان شد. در بیش از ۱۳ کشور حداقل سال‌ها ۱۸۰۶ تا ۱۸۳۳ علیه قدرت‌های اروپایی شورش شد و کوبایی‌ها هم در نیمه همین قرن به آزادی از هر گونه وابستگی به ایالات متحده بسط دادند. ۱۸۶۱ میلادی نخستین جنگ استقلال کوبا آغاز شد و یک دهه به طول انجامید. فرماندار نظامی اسپانیا با تشکیل سپاه داوطلب به مواجهه با شورش‌های پرداخت. کوبایی‌ها که برای استقلال‌شان می‌جنگیدند تا مدت‌ها به یاد داشتند ایالات متحده اسلحه در اختیار دشمنان‌شان قرار داد و به آنها چیزی نداد. کوبایی‌ها در این شورش شکست خوردند اما این شورش‌ها کهنه‌سربازانی تربیت کرد که با نفرتی عمیق به دشمن می‌تربستند، چنانکه در دهه‌های بعدی بزرگ‌ترین انتقال‌ت در تاریخ کوبا را همین شکست رقم زد. در واقع شکست در شورش ۱۰ ساله مقدمه پیروزی‌هایی بود که بعدها حاصل شد.

«اولیس اس‌گرانث» که به قهرمان جنگ ایالات متحده معروف شده بود، سال شروع شورش کوبا، در آمریکا رئیس‌جمهور شد. او که بنا بود کشور را پس از جنگ داخلی بازگردی کند، وزیر خارجه خود –همیلتون فیش – را مأمور رسیدگی به کوبا کرد، او جنبش مردمی کوبا را به رسمیت‌نشناخت. ۱۱ آوریل ۱۸۹۵ توسط دسته کوچکی که «خوزه مارتی» در سواحل شمالی کوبا پیاده کرد، مقدم‌اتر جنگ دوم استقلال کوبا فراموش شد. مارتی که به‌خاطر نوشته‌های سیاسی‌اش شهرت یافت ۱۱ آوریل ۱۸۹۵ توسط دسته کوچکی که «خوزه مارتی» در سواحل شمالی کوبا پیاده کرد، مقدم‌اتر جنگ دوم استقلال کوبا فراموش شد. مارتی که به‌خاطر نوشته‌های سیاسی‌اش شهرت یافت ۱۱ آوریل ۱۸۹۵ توسط دسته کوچکی که بعدها الگوی انقلابیون کوبا شده بود، مارتی که مدت زیادی را در ایالات متحده گذرانده بود روز پیش از مرگش در نامه‌ای به یک دوست نوشت: «ما باید از توسعه‌طلبی ایالات متحده در جزایر انتیل و حمله‌ور شدن آن با کمک توان افزوده آنها به سرزمین‌های قاره آمریکا بموقع جلوتری کنیم. من در این غول زندگی کرده‌ام و درونش را خوب می‌شناسم. قلاب سنگ من همان قلاب سنگ داوود است.»

در آخرین سال‌های قرن ۱۹، آمریکایی‌ها کوبا را تصرف کردند و با اسپانیایی‌ها درگیر شدند. این جنگ در پایان سال ۱۸۹۸ و پس از جان باختن ۴۰۰ هزار نفر از مردم کوبا، در پاریس و با قرارداد صلح میان آمریکا و اسپانیا با نام «استقلال کوبا» به پایان رسید. کوبایی‌هایی که در نتیجه جنگ با کشوری تخریب‌شده مواجه بودند و بسیاری از مردانشان را اردوگاه‌های کار اجباری کار می‌کردند و خسارت‌های فراوانی را متحمل شده بودند، نظر دیگری درباره معاهده پاریس داشتند. آنها که از داشتن نماینده در اجلاس پاریس محروم بودند، این معاهده را بیشتر جلیه‌جایی سلطه یکی با دیگری تلقی می‌کردند. کوبایی‌ها از اینکه به آنان اجازه داده نشده بود درباره سرنوشت خودشان اظهار نظر کنند، آزرده و خشمگین بودند. آمریکایی‌ها در آخرین لحظات جنگ در سانتیاگو، زادگاه انقلاب کوبا، پرچم ایالات متحده را جای پرچم کوبا بر فراز کاخ استناری برافراشتند. پس استقلالی در کار نبود. از نظر بسیاری از کوبایی‌ها نتیجه سال‌ها مبارزه آنان تنها انتقال مهار زندگی‌شان از دست

استانیایی‌ها به دست آمریکایی‌ها بود.



اوباما در سازمان ملل مغرورانه از برافراشته شدن پرچم آمریکا در هاوانا سخن گفت

پایان انقلاب کوبا؟!

- محمد رضا کردلو**

ایسپانیایی‌ها به دست آمریکایی‌ها بود. جمهوری کوبا در ۱۹۰۲ تاسیس شد اما اولین رئیس‌جمهور کوبا «توماس استرادالاما» همان نقشی را برای کوبا ایفا کرد که این روزها حکام عرب برای کشورهای‌شان ایفا می‌کنند. ایالات متحده از دم و دست‌نگاه خود پشتیبانی می‌کرد؛ چون دولت دست‌نشانده از اموال آمریکایی‌ها حفاظت می‌کرد، به آمریکایی‌ها اجازه می‌داد در کوبا یا از کوبا پول دربیاورند، افسران آمریکایی می‌توانستند به عیش در هاوانا و سواحل شمالی کوبا بپردازند و منطقه‌ای تحت نفوذ برای مدیریت منطقه به وجود می‌آورد. نفوذ سیاسی و اقتصادی ایالات متحده تا مدت‌ها ادامه پیدا کرد و تا آنجا پیش رفت که دولت‌های پی در پی کوبا از هر گونه قدرت و اختیارات واقعی محروم بودند. کسانی که در رأس دولت‌های کوبا بودند به واسطه اینکه کاری از دستشان برنمی‌آمد، در غیاب اقتدار واقعی شخصی به فساد و اختلاس روی می‌آوردند. دولت‌ها از بی هم می‌آمدند تا نوبت به «خاردو ماچادو» رسید. او در دوره دوم ریاست جمهوری آنقدر مولفه‌های یک دیکتاتور را داشت که بشود با یک انقلاب کارگری در

۱۹۳۳ سقوط کند. رئیس‌جمهور بعدی باز هم دست‌نشانده آمریکا بود چون گزینه دیگری وجود نداشت. تا اینکه «باتیستا» که یک سرهنگ بود در ۱۹۴۰ به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. پس از او «سن مارتین» که پیش از این نیز رئیس‌جمهور بود، درباره رئیس‌جمهور شد. پس از او «پریوسو کاراس» تا دهم مارس ۱۹۵۲ که باتیستا با کودتا سر کار آمد رئیس‌جمهور بود. در واقع تصرف غیرقانونی قدرت توسط باتیستا زمینه مهمی برای شکل‌گیری انقلاب کوبا توسط کاسترو بود. باتیستا یک مستبد بود که دوران وحشتناکی را در کوبا رقم زد. «فیدل کاسترو» که در جایی گفته بود: «من چریک به دنیا آمدمام چون شب‌هنگام و در ساعت ۲ بامداد به دنیا آمدم»، از مادری که در زمان تولد فیدل هیچ نسبتی با پدرش نداشت زاده شد. او سرشناس‌ترین ناجی کوبا بود و پس از چند انقلاب ناموفق، بازداشت و آزادی، سرانجام ژانویه ۱۹۵۹ توانست باتیستا را به زیر بشکند و در کوبا انقلاب کند. انقلابی که تا پیش از ۶۰ سال بعد به عنوان یک هرژمون علیه آمریکا بسیاری از حرکتهای ضدآمریکایی را الهام‌بخش بود. مانند آنچه در جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ در آمریکا اتفاق افتاده بود. کمتر از ۱۰ سال بعد از انقلاب کوبا در آمریکا، تصاویر چه‌گوآرا و کاسترو در دستان جوانانی بود که انقلاب کوبا را مدل موفقی برای تغییر در داخل ایالات متحده می‌دانستند. اتفاقی که کاسترو حتی با همه نگاه‌های ایده‌آلیست حزب انقلابی خود حتی فکرش را هم نمی‌کرد.

کاسترو یکی از پیروان «خوزه مارتی» ضدآمریکایی بود. او خود بعد از آزادی از زندان ۱۹۵۵ گفته بود: «سن به عنوان یکی از پیروان مارتی، معتقدم زمان آن فرارسیده است که حقوقمان را بگیریم، نه آنکه آن را تمنا کنیم. بجنگیم به جای آنکه التماس کنیم. من در جایی در حوزه دریای کارائیب اقامت خواهم گزید. آدم یا از چنین سفرهایی باز نمی‌گردد یا هنگامی زده می‌شود».

کاسترو برای انقلاب از همه ظرفیت‌هایی که وجود داشت استفاده می‌کرد. در حالی که «پریو» رئیس‌جمهور سابق کوبا مظهر همه آن چیزهایی بود که کاسترو از آنها نفرت داشت، اما به خاطر ثروتی که در اختیار داشت مورد توجه کاسترو بود. کاسترو برای انقلاب از همه ظرفیت‌هایی که وجود داشت برخوردار بود. او، مانوس را که در نامه‌ای به کاسترو نوشته بود: «مردان بزرگ وقتی دست به بی‌عدالتی می‌زنند، کوچک می‌شوند»، محاکمه و ۲۰ سال زندان محکوم کرد و «سینفونگوس» را جایگزین وی در دولت دریافت کرد. کاسترو بعد از انقلاب کاسترو بود، به طرز مشکوکی ناپدید شد.

فوریه ۱۹۶۰ به دعوت کاسترو، معاون سردبیران روزنامه‌ها به واشنگتن دی‌سی دعوت شد. اما او به واشنگتن نرفت که نقضی است مالی کند، چون عقیده داشت ایالات متحده خواهد کوشید بر حکومتش مسلط شود. فیدل اما در یکشنبه آرام حضورش در واشنگتن با «تیکسون» معاون وقت رئیس‌جمهور آمریکا جلسه‌ای ۲ ساعته برگزار کرد. نیکسون بعدها گفته بود: «کاسترو جوانی آرمان‌گرا و رویایی است. کاسترو ارزش این ۲ ساعت را داشت».

نخست‌وزیر کوبا اما با دلخوری واشنگتن را ترک کرد چرا که پزیدنت «آیزنهاور» ترجیح داده بود به جای دیدار با او در آتلانتا گلف بازی کند. فیدل پس از بازگشت از آمریکا طرح اصلاحات ارضی را رهبری کرد. رئیس‌جمهور تشریفاتی قبلی را کنار گذاشت و رئیس‌جمهور جدید انتخاب کرد. فیدل در همین مدت کوتاه با ۲ تن از اعضای هیأت‌مدیره انقلابی و شورشیان وفادار خود نیز به چالش برخورد. او، مانوس را که در نامه‌ای به کاسترو نوشته بود: «مردان بزرگ وقتی دست به بی‌عدالتی می‌زنند، کوچک می‌شوند»، محاکمه و ۲۰ سال زندان محکوم کرد و «سینفونگوس» را جایگزین وی در دولت دریافت کرد. کاسترو بعد از انقلاب کاسترو بود، به طرز مشکوکی ناپدید شد.

فوریه ۱۹۶۰ به دعوت کاسترو، معاون



نشان دادند و خواستار پایان «حمام خون» در کوبا شدند. کاسترو در پاسخ گفت: «جرای عدالت ادامه خواهد یافت و اگر آمریکایی‌ها از این کار خوششان نمی‌آید می‌توانند تفنگداران دریایی خود را به اینجا بفرستند؛ آن وقت ۲۰۰ هزار بیگانه کشته خواهند شد».

انقلاب در تعریف کلاسیک خود اوج خشونت یک ملت است. توفانی است که کسی نمی‌داند پس از آن آثار ویرانی برجای می‌ماند یا رنگین‌کمان در پهنه آسمان دیده خواهد شد. انقلاب‌ها در اکثر موارد در خشونت زاده می‌شوند و باز هم در اکثر موارد خشونت بر آنها غلبه دارد. فراموشی انقلابی دشمنان به خاطر حسن نامی به حذف فوری و قطعی انقلابی فیدل بود.

ایالات متحده شاید نه از ترس تهدید کاسترو بلکه به‌خاطر اینکه برای مواجهه با این پدیده جدید و محیر‌العقول زمان کافی نداشته باشد، نسبت به اعدام‌های انقلابی کاسترو واکنش نشان نداد و به قول فیدل: عدالت اجرا شد.

کاسترو معتقد بود جنایتکاران جنگی را اعدام می‌کند. قریب به اتفاق مردم کوبا با او هم‌نظر بودند چون سال‌های وحشتناک حکومت باتیستا را هنوز به یاد داشتند با وجود سال‌های طولانی حکومت باتیستا، درآمد ملی کوبا در ۱۹۵۷، ۳۳۱۱۲۰۰۰۰ دلار بود. تنها کشورهای بسیار بزرگ‌تری چون مکزیک، آرژانتین و ونزوئلا از ثروت بیشتری برخوردار بودند. اما کوبا بیشتر درآمد خود را مدیون قماربازی، مواد مخدر و روسپیگری بود. همان رذیلت‌هایی که فیدل نداشت نهایت تلاش خود را می‌کرد تا کشور را از شر آنها نجات دهد. هیأت‌مدیره انقلابی باید به دنبال منابع جدید می‌گشت. اما آنها در اداره حکومت اطلاعات اندکی نداشتند. «مانوئل اوروتیا»، رئیس‌جمهور بود اما همه نخست‌وزیر یعنی کاسترو را به عنوان رهبر اعلا می‌شناختند. کاسترو به همسایه غولش در شمال نه علاقه و نه اعتماد داشت؛ که بازتاب احساسات الگویش خوزه مارتی در اواخر قرن نوزدهم بود. او می‌دانست اکثر گرفتاری‌های اقتصادی کوبا ناشی از کوبا بود. کاسترو با پیوندها با ایالات متحده را بگسلد.

کاسترو در ۱۹۵۹ از سوی انجمن آمریکایی سردبیران روزنامه‌ها به واشنگتن دی‌سی دعوت شد. اما او به واشنگتن نرفت که نقضی است مالی کند، چون عقیده داشت ایالات متحده خواهد کوشید بر حکومتش مسلط شود. فیدل اما در یکشنبه آرام حضورش در واشنگتن با «تیکسون» معاون وقت رئیس‌جمهور آمریکا جلسه‌ای ۲ ساعته برگزار کرد. نیکسون بعدها گفته بود: «کاسترو جوانی آرمان‌گرا و رویایی است. کاسترو ارزش این ۲ ساعت را داشت».

نخست‌وزیر کوبا اما با دلخوری واشنگتن را ترک کرد چرا که پزیدنت «آیزنهاور» ترجیح داده بود به جای دیدار با او در آتلانتا گلف بازی کند. فیدل پس از بازگشت از آمریکا طرح اصلاحات ارضی را رهبری کرد. رئیس‌جمهور تشریفاتی قبلی را کنار گذاشت و رئیس‌جمهور جدید انتخاب کرد. فیدل در همین مدت کوتاه با ۲ تن از اعضای هیأت‌مدیره انقلابی و شورشیان وفادار خود نیز به چالش برخورد. او، مانوس را که در نامه‌ای به کاسترو نوشته بود: «مردان بزرگ وقتی دست به بی‌عدالتی می‌زنند، کوچک می‌شوند»، محاکمه و ۲۰ سال زندان محکوم کرد و «سینفونگوس» را جایگزین وی در دولت دریافت کرد. کاسترو بعد از انقلاب کاسترو بود، به طرز مشکوکی ناپدید شد.

فوریه ۱۹۶۰ به دعوت کاسترو، معاون سردبیران روزهای وارد هاوانا شد. چه‌گوآرا متقابلاً به شوروی رفت و چندین توافقنامه اقتصادی با این کشور به امضا رساند. تا ماه مارس همان سال کاسترو همه داریی‌های آمریکا را در کوبا به دست گرفت. «آیزنهاور» ۶ جولای واردات شکر از کوبا را قطع کرد و این اقدام را مجازات اقتصادی کاسترو دانست. ۳ روز بعد «خروشچف» نخست‌وزیر روسیه اعلام کرد به مردم کوبا کمک خواهد کرد تا رژیم کمونیستی را سرنگون سازند و حکومت جدیدی ایجاد کنند که ایالات متحده بتواند با آن در صلح و همزیستی به سر برد.

۲ سال بعد در ۱۵ آوریل ۶ بمب‌افکن متوسط به ۳ فرودگاه نظامی کوبا حمله کردند. کاسترو روز بعد در گورستان کولون در مراسم خاکسپاری ۷۰ قربانی این حمله برای اولین بار به انقلابش لقب کمونیستی داد و بعد از مقایسه این حمله با حمله «پرل هاربر» گفت: «ایالات متحده نمی‌تواند ما را به خاطر دست زدن به یک انقلاب سوسیالیستی در بیخ گوشش ببخشد».

نبرد آزادسازی کوبا توسط تبعیدیان آموزش دیده آمریکا در خلیج خوک‌ها آغاز شد. این حمله بعد از ۲ روز شکست خورد؛ بد هم شکست خورد. فیدل با خوشحالی فراوان از رادیو اعلام کرد: «مهاجمان نابود شدند. انقلاب در کمتر از ۷۲ ساعت ارتشی را که حکومت امپریالیست ایالات متحده طی چندین ماه سازماندهی کرده بود نابود کرد».

این تهاجم محبوبیت رهبر کوبا را افزایش داد و نامه‌نگاری‌های تند میان خروشچف و کندی آغاز شد. کندی ۲۲ اکتبر ۱۹۶۲ در برنامه تلویزیونی افشا کرد موشک‌های شوروی از کوبا آماده تهاجم است. او گفت: «جته‌های بمب‌افکن مسا قدر به پرتاب جنگ‌افزارهای هسته‌ای هستند». کندی نیروهای ایالات متحده را در حالت آمادباش قرار داد. خروشچف از حمله به خلیج خوک‌ها به عنوان نقطه آغاز تلاش برای استقرار مخفیانه موشک‌های شوروی در کوبا استفاده کرده بود. در آن مقطع جهان وارد دوره ۸ روزه نگرانی و وحشت شد چرا که هر آینه جنگ هسته‌ای نزدیک می‌نمود. نهایتاً در پی نامه‌نگاری‌ها، خروشچف پذیرفت ساخت پایگاه‌های موشکی در کوبا را متوقف کند.

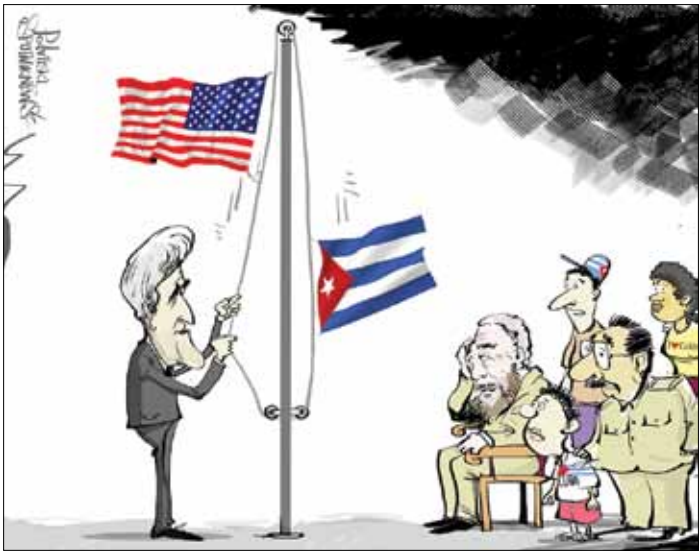
در همان روزها مواجهه جدید و تلاش‌ها برای به‌کارگیری شیوه نوین فروپاشی توسط آمریکا نیز منظر بود. در گزارش شورای امنیت ملی آمریکا آمده بود: «ایالات متحده به مردم کوبا کمک خواهد کرد تا رژیم کمونیستی را سرنگون سازند و حکومت جدیدی ایجاد کنند که ایالات متحده بتواند با آن در صلح و همزیستی به سر برد».

از پایان دوران مک‌کار تیسیم تاکنون آمریکا همین شیوه را در پیش گرفته‌ش. در روزهای پس از فروپاشی شوروی و به زیر کشیدن مجسمه‌های «استالین» و «لنین» در جمهوری‌های مستقل امروز، پشتیبانی مالی درازمدت شوروی از کوبا پایان یافت. همین موضوع گویا کاسترو را با چالش متسرועیت مواجه کرد. حضور مردم در خیابان‌ها در دفاع از رهبر اعلای کوبا اما او را به تغییر امیدوار کرد. کوبایی‌ها یک سال پس از فروپاشی شوروی در حضوری شگفت‌انگیز در خیابان‌های پایتخت در حمایت از کاسترو تظاهرات کردند. با وجود دشواری‌هایی که بسیاری از کوبایی‌ها با آن مواجهند، بیشترشان به رهبر جنجالی خود وفادار مانده بودند.

اما سرزمین طلای نیشکر نمی‌توانست ادامه دهد. او در ۱۹۹۲ برای یک دوره ۵ ساله به ریاست شورای دولتی انتخاب شد. او سال قبل از این انتخاب سوداپیشگان آمریکایی را برای صحبت درباره فرصت‌های سرمایه‌گذاری در کوبا فراخوانده بود. اما وقتی آنان درباره دموکراسی در کوبا گفته بودند، کاسترو بی‌درنگ به آنان گفته بود: «شما خیال می‌کنید در لس آنجلس که پلیس مردم را می‌کشد، دمو کراسی وجود دارد؟»

کوبایی‌ها دنبال تقلید از ایالات متحده نبودند، آنها در پاسخ به پرسش‌های مکرر خبرنگاران آمریکایی می‌گفتند: «تقلید از آمریکا برای چه؟» اما تاثیرات استراتژی تغییر ذهنیت در میان مردم کوبا برای رسیدن به یک زندگی آمریکایی به دقتا نمی‌دانند چیست و چه معنایی دارد، اثر گذاشته است. اگرچه آمریکا از تحریم‌های ۶۰ ساله علیه کوبا به خاطر بی‌نتیجه ماندن آنها عقب کشیده است، اما کوبا هم دیگر کوبایی خلیج خوک‌ها نیست. و حالا حتی تولید میلیون‌ها تن نیشکر در سال نمی‌تواند جای هژمونی دهه‌های پیشین در کوبا را بگیرد؛ هژمونی‌ای که یک روز در داخل خاک آمریکا، آمریکا را به چالش کشیده بود و الهام‌بخش انقلاب‌ها بود. حالا صحبت‌های اوباما در سازمان ملل حتی از اقدام آمریکایی‌ها در بالا بردن پرچم این کشور به‌جای کوبا در سانتیاگو در ابتدای جمهوری کوبا هم تحقیرکننده‌تر است. در بهترین حالت شاید کوبا به روزهای آغاز جمهوری برگردد.

روز‌هایی که هاوانا محل عیش و نوش افسران آمریکایی بود و سفارت آمریکا کار نهاد ریاست جمهوری را می‌کرد!



سفارت آمریکا؟!

حتماً شوخی می‌کنید!

معصومه ابتکار از دانشجویان شرکت‌کننده در تسخیر لانه جاسوسی در کتاب خاطرات خود نحوه اطلاع‌رسانی اشغال انقلابی سفارت آمریکا را به رادیو اینگونه تعریف می‌کند:

چند ساعت بعد از اشغال، شورای مرکزی بی‌نویس نخستین بیانیه خود را تهیه و در آن دلایل این اقدام را تشریح کرد. آنها متن را قبلاً تهیه کرده بودند ولی اکنون با توجه به حوادث پیش آمده، بیانیه به اصلاحاتی نیاز داشت. این کار سریعاً انجام شد. متن نهایی بیانیه این بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

اطلاعیه شماره ۱

«ر دانش‌آموزان، دانشگاہیان، محصلین علوم دینیه است که با قدرت تمام حملات خود را علیه آمریکا و اسرائیل گسترش داده تا آمریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار نمایند.»

از پیام امام به مناسبت ۱۳ آبان انقلاب اسلامی ایران با عملکردهای نوین در پهنه مبارزات خلق‌ها و ابر قدرت‌های خارنگر، امیدی پرشور در دل ملت‌های در بند، زنده کرد و اسطوره‌ای از اعتماد به نفس و اتکای به مکتب و فرهنگ ملی را در جدال با امپریالیسم بخشیده که حقیقتاً فتحی بود بر طلسم کوربازی ابرقدرت‌ها که حتی روشنفکران جهان مظلوم نیز رهایی خود را نمی‌دیدند، مگر در سایه ابرقدرتی دیگر. انقلاب ایران موقعیت آمریکا را در ابعاد سیاسی، اقتصادی و استراتژیکی در منطقه بر هم زده است. ما دانشجویان مسلمان پیرو خط امام خمینی(ره)، پس از مواضع قاطعانه امام در مقابل آمریکای جهانخواه، به منظور اعتراض به ندسیسه‌های امپریالیستی و صهیونیستی، سفارت جاسوسی آمریکا در تهران را به تصرف درآورده‌ایم. تا اعتراض خویش را به گوش جهانیان برسانیم.

اعتراض به آمریکا به جهت پناه دادن و استفاده از شاه جنایتکاری که قاتل دهها هزار زن و مرد به‌خون خفته در این مملکت است. اعتراض به آمریکا به علت ایجاد فشر تبلیغاتی مسموم و انتصاری و کمک و حمایت از افراد ضد انقلابی و فراری بر علیه انقلاب اسلامی. اعتراض به آمریکا به خاطر توطئه‌های ندسیسه‌های ناجوانمردانش در مناطق مختلف کشور ما و نفوذ از ارگان‌های اجرایی مملکت. اعتراض به آمریکا به دلیل نقش مخرب و خلمان‌برانداز خود در برابر رهایی خلق‌های منطقه از دام امپریالیسم که هزاران انسان مومن و انقلابی را به خاک و خون می‌کشد.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

قرار بود اخبار اشغال سفارت بموقع به همراه نخستین بیانیه برای بخش اصلی اخبار روزانه رادیو، یعنی اخبار ساعت ۲ بعدازظهر در اختیار صدای جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد. نزدیک ظهر گروهی از خواهران پلی‌تکنیک در یکی از اتاق‌های طبقه دوم ساختمان مرکزی دور تلفن جمع شده بودند. آنها مأموریت داشتند تلفنی با رادیو تماس گرفته و از مسؤولان مربوطه بخواهند خبرنگارانی را به سفارت بفرستند. این خاطره را یکی از همان خواهران بعداً برای من تعریف کرد. او به رادیو تلفن زده تا به آنها بگوید خبر بسیار مهمی دارد و وقتی خواستند خودش را معرفی کند، جواب داد: «من یکی از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام هستم.»

پرسیدند آن‌کجا تلفن می‌کند و چه می‌خواهد. وی با آرامی پاسخ داد: «ژ سفارت سابق آمریکا و لانه جاسوسی فملی تماس می‌گیرم.» با تعجب پرسیده بودند: «چه گفتید؟ لطفاً

دوباره تکرار کنید. شوخی می‌کنید؟»

وقتی پیام را تکرار کرد، خبرنگار از او خواست تا لحنظاتی گونسی را نگه دارد. کمی بعد صدای دیگری را شنید:

«من سردبیر بخش خبر هستم. لطفاً پیام خود را تکرار کنید.»

وی تکرار کرد: «ما سفارت آمریکا را اشغال کرد‌ه‌ایم.»

– «حتماً شوخی می‌کنید.»

– «شماره تلفن‌های سفارت را از دفترچه راهنمای تلفن پیدا کنید. بعد با شماره ۸۲۰۰۹۵ تماس بگیرید.» او قبول کرد، گوشی را گذاشت و دوباره تماس گرفت. از شنیدن صدای آن خواهر مسلط شد و گفت: «بسیار خوب، این خبر جدی است، پیام شما چیست؟»

بعد از پخش خبر، سراسر بعدازظهر شخصیت‌های مختلف با دانشجویان تماس گرفتند. این تماس‌ها اکثراً تلفنی و بیشتر در حمایت از حرکت دانشجویان یا به دلیل آشنایی با حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها بود که اکنون در کنار دانشجویان به سر برده یا به خاطر اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان بود. برخی دیگر درباره ماهیت این حرکت کنجکاو و در جست‌وجوی هدف آن بودند. چند نفری هم درباره پیامدهای این اقدام تردید داشتند. آنها هشدار می‌دادند دانشجویان در گیر مساله‌ای بسیار جدی شده‌اند و این مساله ممکن است واکنش شدید آمریکا را به دنبال داشته باشد. حتی یک نفر (ظاهر از روحانیون منتقد) گفته بود آنجا غصبی است و نماز ندارد.